

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض شد راجع به تراحم بود که در کلمات آقایان متاخر آمده و طبعا در تعریف تراحم هم اختلاف هست و عرض شد این سرّ نکته اش هم این است که این اصطلاح قبلا نبوده آقایان این اصطلاح را قرار دادند آن وقت در حقیقتش هم اختلاف کردند، آن چه که مرحوم نائینی اجمالا فرمودند تراحم ناظر است به مقام امتثال و تعارض ناظر است به مقام جعل و تشریع، البته مرحوم آقای نائینی متعرض این شدند که بعضی ها تصور کردند تراحم ناظر است به مقام ملاکات و قبول نفرمودند، عرض شد در شرح کلام نائینی اجمالا که مراد ایشان از تراحم در مقام ملاکات یعنی ملاکات خودبخود با هم کسر و انکسار می شوند یک ملاک ماند یا مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه یا بالاخره تخییر می شود، مراد ایشان از تراحم در مقام ملاکات اصطلاحا کسر و انکسار است یعنی مرحوم آقاضیا تراحم در مقام ملاکات را قبول دارد اما کسر و انکسار را می گوید نمی شود، هر دو می مانند، نکته فرقی که یعنی مطلبی را که مرحوم آقاضیا دارد این است که هر دو ملاک، هر دو غرض هستند و اقتضا دارند و لذا فرقی را با باب تعارض در این می گذارد که در باب تعارض یکیش اقتضا دارد دومی ندارد مثلا اگر روایتی آمد که روز جمعه نماز واجب است فقط لیس إلا، خب این یکیش یا مثلا لحم ارنب حرام است یا حلال؟ جائز، یکیش اقتضا دارد یا اقتضای حلیت یا اقتضای حرمت، هر دو نیستند اما در باب تراحم هر دو اقتضا دارند، کسر و انکسار هم نیست، ایشان می خواهد کسر و انکسار را قبول نکند، دیگه هر دو اقتضا دارند، هر دو ملاک، هر دو غرض اقتضا دارند، هر دو ملاک، هر دو غرض اقتضا دارند و لذا اگر فرض کنیم مثلا یکیش موسع باشد یکیش مضیق باشد هر دو غرض را باید انجام بدهد مثلا در آن وقت اگر ضیق وقت هست مضیق را انجام بدهد بعد هم موسع را انجام بدهد، به قول ایشان نتایج تراحم، آقایان تعبیر به مرجحات کردند ایشان تعبیر به

حالا یک مقدار خیلی بی حالیم، چون هر دو حجتند، هر دو ملاک تام است، تعارض یکی، اقتضایش در یکی است

و هذا بخلاف ما لو لم يحرز الغرضان في المورد، بل يعلم بعدم وجود الغرض في أحد الموردین؛

حالا این جا بعدم وجود الغرض، در جای دیگه تعبیر کرده اقتضا در آن نیست، اقتضا فقط در یکی است، البته آقازیا تکاذب دلیلین هم

گرفته مثل استادش صاحب کفایه

فإنه لا مجال لجريان ما ذكرنا من النتائج

آن نتایج چون یک اقتضا هست دیگه، حتی اگر یکی موسع بود مضیق بود همان یکی فقط هست، حالا می خواهد موسع باشد یا مضیق

اما اگر تزاحم شد هر دو غرض هست، هر دو ملاک هست

بل لا محيص إلا من إعمال مرجحات باب التعارض

یعنی جایی که بدانیم غرض و ملاک و اقتضا فقط در یکی است

علی ما سیجیء إن شا الله تعالی و عرض خواهیم کرد که ان شا الله تعالی که ما مرجحاتی در باب تعارض نداریم، اصلا تعارضی

نداریم که حالا مرجحات باشد، این را ان شا الله بعد عرض می کنیم چون این معروف است مثلاً روایت عمر ابن حنظله یا مرفوعه

زراره

پرسش: در مرفوعه حدیثان متعارضان هست

آیت الله مددی: چرا عرض کردم مرفوعه زراره صریح، عرض هم کردیم کرارا، تنها روایتی که در آن لفظ تعارض هست همین

مرفوعه زراره است، لکن توضیحا عرض کردیم این قدر این ضعیف است که حتی ان شا الله خواهد آمد ما متنش را هم نمی خوانیم،

این قدر این حدیث ضعیف است، جعلی است، یعنی تسامح شده، این همان روایت عمر ابن حنظله

پرسش: یعنی روایت را قبول نکنیم

آیت الله مددی: به هیچ وجه قبول نمی کنیم، نه این که احتمالا، اصلا کل کتاب عوالی اللثالی رحمه الله قابل ارزش نیست، کتاب خیلی

مشکلات دارد، از اسمش مشکل دارد تا محتوایش لذا بعد ها اصحاب ما کردند غوالی اللثالی لکن اسم کتاب عوالی اللثالی است،

تصادفا نسخه اصل خط ایشان در مشهد موجود است، من دیدم در کتابخانه آستان قدس نسخه اصل به خط خود ابن ابی جمهور هم به

عنوان عوالی اللثالی، عوالی اللثالی العزیزیه به خط خود ایشان موجود است

و لذا ترى أن القائلین بامتناع اجتماع الأمر و النهی لم يلتزموا باعمال قواعد التعارض

عرض کردم این اصلا خودش محل کلام این نیست که التزموا یا لم يلتزموا

من الاخذ بالأرجح سنداً من حيث العدالة و الوثوق

از ایشان خیلی عجیب است که ارجح سنداً هم در روایات نیامده، همین در روایت عمر ابن حنظله است آن هم در حاکمین، خود ایشان

هم می گوید که این افقه و اوثق و اعدل در حاکمین است نه در خبرین، خیلی خب

من الاخذ بالأرجح سنداً من حيث العدالة و الوثوق

عرض کردیم ارجح سنداً من حيث العدالة، اوثق و اعدل و این ها این در کلمات عامه آمده و چون خب عده ای از اصحاب ما مثل

علامه کلمات آن ها را نقل کردند این ها تصور شده که این مطلب در شیعه هم هست، ما همچنین چیزی در شیعه نداریم

بل أعملوا فيه نتائج التزام

در باب اجتماع امر و نهی نتائج التزام را به اصطلاح

خصوصاً فی حکمهم بصحة الصلاة مع الجهل بالغصبية أو بحرمة

یا به حرمت این، ظاهراً حرمتها باید باشد، با جهل به حکم یا جهل به موضوع، جهل داشته باشد که نماز در دار غصبی حرام است.

عرض کردیم این ان شا الله خواهد آمد عده ای در صورت جهل هم قائلند، ثانیاً آقایان معتقدند که علمای شیعه که در مورد جهل

گفتند نماز درست است این ها امتناعی نیستند، این ها اجتماعی اند، حالا ایشان مرحوم آقازیا امتناعی گرفته، البته به عنوان امتناع

ماموری، حالا دیگه چون بحث گذشت سابقاً، اگر یک مناسبتی پیش آمد به بعضی ها امتناع آمری گرفتند و بعضی ها امتناع ماموری،

مرحوم آقازیا در این جا می فرماید که جهل، عرض کردم عده ای در جهل هم گفتند نماز باطل است، فرقی بین علم و جهل نگذاشتند

.....

علی کلام در تفصیلش و عده ای هم گفتند به این که از این که چون مرحوم شیخ طوسی اولین کسی است که ادعای اجماع در بطلان کرده، این از زمان شیخ طوسی در کتاب خلاف ادعای اجماع کرده و این یواش یواش در میان شیعه رائج شده، عرض کردیم سابقا چون وارد بحث اجتماع، همین مقدار هم که بخوانیم به زور داریم می خوانیم، و عرض شد که این ها معتقدند که اصحاب ما اجتماعی هستند نه امتناعی، از این که گفتند اگر جاهل شد نمازش درست است پس این ها اجتماعی اند اما در صورت علم چون می گویند قصد قربت متمشی نمی شود، اشکال قصد قربت دارند، چون اشکال قصد قربت دارند نماز را باطل می دانند نه اشکال به این که تکلیف مقید می شود و عرض کردیم عده ای از اهل سنت و شیعه اصلا بحث اجتماع امر و نهی را جدا حساب نکردند، ذیل بحث نهی در عبادت و معامله حساب کردند یعنی گفتند فرق نمی کند، شارع بگوید لا تصلّ فی الحریر، صلّ و لا تصلّ فی الحریر، یا بگوید صلّ و لا تغصب، هر دو یکی است، فرق نمی کند، البته عرض کردیم الان و از قبل هم، هم در میان علمای سنی و هم شیعه و در میان علمای شیعه تا آن جایی که ما فعلا می دانیم هزار سال قبل، ۱۲۰۰ سال قبل مرحوم فضل ابن شاذان و الان که دیگه در حوزه های ما استاندارد شده، فعلا در حوزه های ما بحث اجتماع امر و نهی از بحث نهی در عبادت یا معاملات کلا جداست اما این این طور نبوده در طول تاریخش به این صورت نبوده و چند بار توضیح دادم، دیگه تکرار نمی کنم.

بعد باز مرحوم آقاضیا یک شوخی ای با مرحوم نائینی می فرمایند که خوب نیست، یعنی انصافا بینی و بین الله این جور صحبت ها

و علیه فلا أدري الداعي عن العدول عن مشي القوم

خب نه عدول نیست، نظر ایشان که مقام امتثال است، حالا البته ایشان هم اقسام

إلا حيث الانفراد

حيث یعنی به جهت، حيث به معنای لغویش نیست، مگر این که بخواهد به قول امروز ما حرف شاذ بزنند

و بیان اصطلاح جدید لجلب أذهان صغار الطلاب نحوه!

این که خیلی آقازیا تند شدند، بچه طلبه ها را دور برش جمع بکند، خدا رحمتش کند! علی ای حال انصافا که انصافا این جور نوشتن یعنی این که بخواهد بچه طلبه ها را، تصادفا درس مرحوم نائینی همه شان بچه طلبه نبودند، بزرگان اصحاب بودند، می خواهم بگویم البته خوب نبود هم بخوانیم لکن برای این که یاد بگیریم و عبرت بگیریم از این کار ها نکنیم

لجلب أذهان صغار الطلاب نحوه و إظهار ما يقتضيه جمود لفظ تراحم الحكمين أو الغرضين و الملاکین راست است، اصل این مبحث که این اصطلاح تراحم یک اصطلاح جدیدی است نه تراحم، تعارض هم در روایات نیست، تراحم هم نیست، این ها اصطلاحات جدیدی است و عرض کردم آن ها همه را از باب تعارض می دانستند که حالا بعد توضیحش را عرض می کنیم.

مع ما عرفت: أن ما أفيد من الفرق لا يتم إلا بجعل القدرة كالعلم

اگر این بحث را پیش کشیدیم باید قدرت را مثل علم قرار بدهیم

من شرائط التنجز و الامتثال دون الخطاب

و معروف، البته عرض کردم چون من زیاد تکرار کردم معلوم شد کسانی که قدرت را دخیل می دانند یا مطلقا یا در این مورد دخیل نمی دانند

و لعمری! إن هذا المعنى

این معنایی که ایشان فرمودند مرحوم نائینی

مما لم يلتزم به أحد، حتى سيد الأساطين "السيد محمد الأصفهاني"

ایشان معروف است به آقای فشارکی، مرحوم آقا سید محمد فشارکی که از بزرگان، واقعا هم ایشان مرد فوق العاده ای است، خیلی جلیل القدر است و یک چند تا از شاگردان ایشان خیلی شهرت پیدا می کنند، یکی مرحوم آقای نائینی و یکی مرحوم آقا شیخ

عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم، یکی هم مرحوم آقاشیخ محمد رضای اصفهانی صاحب وقایة الاذهان

السید محمد الأصفهانی أستاذ هذا المحقق الذی قوام تحصیله و أساس فضله منه

یعنی هر چه دارد از مرحوم آقای فشارکی است، البته خب هر شاگردی از استاد می گیرد اما این که بگوییم کلمات ایشان کلاً از مرحوم فشارکی است نه دیگه این به شوخی شبهه است، ظاهراً باز می خواستند یک نکته دیگه به مرحوم آقای، بالاخره مرحوم آقای فشارکی شاگردان دیگر هم دارند و مشاهیر هم هستند، مقایسه بین کلمات نائینی و آن ها کاملاً واضح است که خود مرحوم نائینی کار کرده

حسب ما سمعنا عنه مراراً

مراد از عنه یعنی به نائینی بر می گردد یعنی من از نائینی زیاد شنیدم که ایشان می گویند آن چه که درس خواندم پیش مرحوم آقای فشارکی بود.

علی ای حال این هم مبنای مرحوم آقاضیا، بعد توضیح عرض میکنم.

مرحوم آقای نائینی یک مطلب دیگری را هم در این جا دارند و فرمودند تراجم مال این است که به مقام امتثال می خورد، بعد فرمودند یا به خاطر این که نمی تواند جمع بکند، عجز از جمع است

و إما لقیام الدلیل من الخارج علی عدم وجوب الجمع بینهما

یک دلیلی از خارج باشد که جمع نمی شود کرد، بعد این مثال همین یک فرعی در لمعه هست، همیشه معروف است از جاهای سخت لمعه است و للسخال قول بانفرادها

جایی که بچه های گوسفند ها یا بچه های شتر یا بچه های گاو اضافه بشوند چطوری برای این ها سال قرار بدهیم، منضم می شود به مادرانشان إلی آخره، ایشان دارد:

كما فی بعض فروع زکاة المواشی

همان بحث سخال، سخال در تلفظ سین، خاء و الف و لام است، جمع سَخَل است، الان سَخَل را غالبا در زبان عراقی ها به بزغاله می گویند، بچه بز لکن سخال در این عبارت فقها مراد بچه این سه تا حیوان در خصوص بز است، گوسفند را که گوسفند شامل بز می شود و گاو و شتر، آن در عبارتش در لمعه مرادش از سخال مطلق بچه حیوان است، این سه تا حیوانی که متعلق زکات می شوند، خصوص بزغاله نیست که الان در کشور عراق می گویند سخله یعنی بزغاله به اصطلاح

کما لو کان

بعد ایشان مثالی می زد در همان مثال سخال که به اصطلاح، البته ایشان مثال ملک زده، این حکمش با سخال یکی است، مثال ایشان سخال نیست

ثم ملک واحدا آخر

بیست و پنج تا شتر داشته، بعد یکی دیگه گرفته بیست و شش تا، شش ماه گذشته إلى آخره، بعد ایشان می فرمایند که این اشکال ندارد، اگر ما بودیم می گفتیم دو تا زکات باید بدهد لکن دلیل آمد که لا یزک المال فی عام واحد من وجهین، این مسئله البته آقای خوئی به ایشان اشکال فرمودند به مرحوم نائینی که این ربطی به باب تزاحم ندارد و این داخل در باب تعارض است، دیگه حالا مسئله فقهای و اصلا این تعارض است و آن لا یزک المال من وجه واحد فی عام واحد مرتین این ها را توضیح دادند اما حق اجمالا به نظر من با آقای خوئی است این مسئله ای که ایشان فرمودند ربطی به باب تزاحم ندارد

بعد ایشان فرمودند که و الغالب، بعد از آن مثال، دیگه امروز بی حالیم گفتیم متن عبارت را بخوانیم، یک مقدار زیادی حذف کردیم، هفت هشت سطر حذف کردیم

التزاحم لعدم القدرة على الجمع

مشکل تزاحم نه قدرت بر کل منهما، قدرت بر جمع بینهما

بعد ایشان فرمودند همان طور که دیروز پریروز عرض کردیم فقط شماره نگذاشتند کاشکی که شماره می گذاشتند اقسامه خمسة،

پنج جور داریم

فان التزام تارة: يكون لأجل اتفاق اتحاد متعلق الحكمين في الوجود

عرض کردم این کلمه اتفاق را بد جایی آورده، ما متعارفان این جور می گوئیم لاجل اتحاد متعلق الحكمين في الوجود اتفاقا، ما این

جوری می گوئیم، اتفاقا جمع شد، مراد از اتفاق در این جا اگر متعلق حکم اتفاقا در وجود با هم یکی شدند، روشن شد؟ این کلمه

اتفاق را مرحوم آقای کاظمینی قدس الله سره، به نظر من اگر آن جور که من می گفتم شاید مثلا روشن تر بود، لاجل اتفاق، یعنی

قضیه اتفاقیه شد که اتحاد متعلق الحكمين في الوجود شد، مراد ایشان این است

مع كونهما متغايرين بالذات و مختلفين في الهوية، بحيث يكون الاتحاد بينهما

حالا دیگه این ها بحث های اصطلاحی را آوردند، البته یک مقداری هم در این اصطلاحی در اصول بحث کردند، به نظر من جای این

بحث ها نبوده یعنی حالا آن اصطلاح صدق نکند نکند مثل ترکیب انضمامی، اصطلاحا ترکیب انضمامی جایی است که دو تا با

همدیگه هیچ نسبتی ندارند مثل صلوة و نظر به اجنبیه، بنایشان به این است که در ترکیب انضمامی اگر ترکیب، ترکیب انضمامی بود

در آن جا قائل به اجتماع می شویم، می گوئیم عمل درست است

نظير تركيب الجسم من المادة و الصورة

باز همان اصطلاحی که در محل خودش هست ایشان به کار بردند و لذا اگر صلوة و غصب بودن از قبیل ترکیب انضمامی باشد مثل

ماده و صورت به قول ایشان، این جا باید بگوئیم این عمل درست است

و على ذلك يبتنى جواز اجتماع الأمر و النهی

یکی از وجوهش یعنی یک راهش هم این است که ترکیب بین صلوة و بین غصب انضمامی است یا ترکیبش اتحادی است

پرسش: تعدد معنون است؟

آیت الله مددی: دیگه حالاتعدد معنون نیست، دو تا حیثیت اند، صلوة یک چیز است و غضب یک چیز دیگه

و یندرج مورد تصادق متعلق الأمر و النهی فی صغری التزاحم، كما هو المختار

در جایی که این طور باشد این جزء تزاحم می شود اصلا، جزء تعارض نمی شود

بینید مثلا، البته آنی که الان نسبتا، البته این بحث از قدیم هم بود، در معالم هم دارد تصادفا که نماز با غضب با همدیگه یکی نیست لکن اخیرا چون بعضی مصطلحات معقول در این حوزه های ما رائج شده این ها به این اصطلاح آوردند و إلا این از قدیم هم بوده که متعلق امر غیر از متعلق نهی است.

پرسش: اتحاد پیدا می کنند

آیت الله مددی: حالا عرض می کنم.

و لذا یکی از بحث هایی که بعدها، این مثلا در معالم و کتب اصول آن زمان خیلی مستقل نشد، این جوری شد یکی گفت این ها دو تا یکی اند، یکی گفت نه دو تا هستند، این ها ترکیب، بعد آمدند گفتند یکی اند شد ترکیب انتقادی، دو تا هستند ترکیب انضمامی، این جوری آوردند بحث کردند، الان در کتب اصول متاخر شیعه در بحث اجتماع امر و نهی بحث صغروی هم دارند، حالا چون دیگه حالم به اندازه بی حالی دو تا کلمه هم این جا، لذا در بحث اجتماع امر و نهی هم بحث کبروی دارند که اگر مثلا جایی نماز و یک عمل حرامی متحد شد چیکار بکنیم؟ هم بحث صغروی دارند، مراد از بحث صغروی این است که نماز با مکان غضبی کجا با هم اتحاد پیدا می کنند مثلا مرحوم آقای خوئی معتقدند نماز با مکان در سجده متحد می شوند، آن ترکیب اتحادیشان فقط در سجده است، و اما در لباس در کل نماز یعنی ایشان مثلا در مثل رکوعف در مثل ذکر، در مثل قرائت ترکیبی بین نماز و مکان غضبی نمی بینند لذا خوب دقت بفرمایید این بحث اصولا یک بحث خاصی است یعنی این در کتب متاخر شیعه آمده، در کتب اهل سنت این را مفصول نکردند، شما نگاه بکنید می گویند بحث در اجتماع امر و نهی هم کبروی است و هم صغروی، هم در کبرای مسئله بحث می کنند و هم در صغرای مسئله یعنی اصلا یک فصلی را در مباحث صغروی قرار دادند، این آن چیزی است که الان متعارف است و توضیح دادیم که

این مطلب درست نیست، این بحث بحث واقعی نیست، اگر کسانی که قائل هستند به یعنی ما در طول تاریخ داریم قائل هستیم به بطلان نماز حتی در جایی که ترکیب انضمامی است و از اشد انواع ترکیب انضمامی است، از اشد انواع یعنی حتی مثل نظر به اجنبی و نماز نه، بدتر از آن هم قائل به این شدند که نماز باطل است، عبادت باطل است، از آن هم بدتر، و یک روایت واحده هم ما در اصحاب داریم که دیگه ذکرش نمی کنیم، می گذاریم جز اسرار فن، علی ای حال این مسئله که ترکیب اتحادی باشد یا انضمامی باشد نمی دانم در نماز این یکی شد آن یکی شد یک بحث مستقلی را در اجتماع امر و نهی قرار بدهیم این نیست، آن کسی که بحث کرده گفته فرض کنید مثل ابن حزم، ابن حزم می گوید در حال روزه آدم باید گناه نکند، اگر گناه کرد روزه اش باطل است، این دیگه به انضمامی و اتصالی فرقی ندارد، عده ایشان مثلاً معتقدند اگر در حال نماز به اجنبیه نگاه کرد نماز باطل است، چون إن الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر، خب منکر انجام می دهد، پس این نکته نکته کجا ترکیب انضمامی است، کجا ترکیب اتحادی است، این ها نیست، هر مسئله ای، اتحاد نکته خودش را دارد مضافاً بر این که در این مسئله که ترکیبش مثل ترکب ماده و صورت است یا مثل جنس و فصل است، این قطعاً عرفی نیست، اصلاً چنین چیزی عرفیت ندارد، این که ما بگوییم در سجده در نماز در مکان غصبی غصب حساب می شود، رکوع غصب حساب می شود، قطعاً عرف هر دو را غصب می داند، عرف نمی آید بگوید در حال رکوع ایستاده دارد نماز می خواند، قرائت می کند، این غصب نیست، اتحاد با غصب ندارد، در حال سجده آن هم روی بعضی از مبانی، این مبانی که مثلاً اعتماد علی الارض باشد، چون گفتیم در سجده هم مطلقاً، توضیحش دادیم چند بار، نمی خواهد.

پرسش: در حال ایستادن هم اعتماد به ارض غصبی دارد

آیت الله مددی: خب ایشان می گوید چون جز قرائت نیست، اشکال ایشان، این حرف ها عرفیت ندارد، انصافاً عرفیت ندارد، انصافاً بیایم بگوییم در حال رکوع ایشان تصرف غاصبانه نمی کند، فقط در سجده آن هم روی این مبنا که پیشانیش روی زمین باشد و یک فشاری هم بدهد، آن وقت تصرف غاصبانه، انصافاً این حرف ها به شوخی شبهه است،

بعد فرمودند:

و أما لو كان التركيب بين المتعلقين اتحاديا - نظير التركيب من الجنس و الفصل -

خوب است آقاضیا این جا حاشیه نزده، چون مرحوم آقاضیا در این تقریراتی که من سابقا از ایشان دیدم ده پانزده سال، هفت هشت سال قبل، ایشان اصرار دارد که ترکیب بین جنس و فصل هم انضمامی است، حالا خدا رحمت کند مرحوم نائینی را که اقلا بین جنس و فصل ترکیب را اتحادی گرفتند، ایشان هم که اصلا وارد یک بحث دیگر شدند که ترکیب بین جنس و فصل، مثل انسان و حیوان ناطق، حیوان و ناطق آن ترکیب هم انضمامی است، دیگه حالا نمی فهمم این ها چیست

و أما لو كان التركيب بين المتعلقين اتحاديا - نظير التركيب من الجنس و الفصل - و كان أحد المتعلقين متحدا مع الآخر بالهوية و الذات

مرحوم آقای خوئی می فرماید در لباس مغضوب در کل نماز، در مکان مغضوب در خصوص سجده آن هم روی آن مبناست

ولو فی و فی بعض الموارد

و لذا اگر مثلا نماز میت بخواند در مکان غصبی ایشان درست می دانند، اگر سجده در آن نماز نباشد پیشانیش را بگذارد مثلا ایستاده با ایماء نماز می خواند نمازش درست است

فلا يكون من باب التزام، بل يندرج مورد تصادق متعلق الأمر و النهی فی صغری التعارض - كتعارض العامین من وجه - و علی ذلك یبتنی امتناع اجتماع الأمر و النهی؛ فإنه علی هذا يكون الامر بالصلاة و النهی عن الغصب بعینه كالامر باكرام العالم و إلى آخره
حالا به هر حال چون مطلب قابل قبول نیست رد می شویم، این صورت اول التزام که مرحوم نائینی فرمودند
صورت دوم:

و أخرى: يكون التزام لأجل اتفاق وقوع التلازم

این اتفاق هم باز مثل همان ها، یعنی لأجل وقوع التلازم بین متعلق الحكمین اتفاقا، از باب اتفاق این متعلق با همدیگه

بمعنی أنه اتفاق الملازمة

این اتفاق به این معنا، از باب قضایای اتفاقیه ملازمه شد بین امتثال احد الحکمین لمخالفة الآخر، ربطی به هم ندارند، مثلاً این جا اگر بخواهد که مثلاً ازاله نجاست بکند نماز نمی خواند، اگر بخواهد نماز بخواند ازاله نمی کند، این تصادفی پیش آمد، آن وقت یک بحثی را مرحوم نائینی دارد و این دیگه تقریباً تا آن جایی که من می دانم از بس که این ها اختلاف دارند نمی توانم نسبت بدهم، در نجف تا جایی که در ذهنم بود در مباحث اصول شد جز تقریباً قواعد قبول و آن این که اگر جایی تراحم دائمی باشد تبدیل به تعارض می شود چون تراحم نکته اساسیش این است که به نحو قضیه اتفاقیه باشد اما اگر دائماً این مشکل را دارد یعنی دائماً این مشکل باشد

این یندرجان فی صغری التعارض؛ لامتناع تشریع حکمین یلزم من امتثال أحدهما مخالفة الآخر دائماً

این را مثلاً فرضی آنه قام الدلیل علی وجوب استقبال القبلة، این جا قلبه نوشته، چاپ اشتباه است

و حرمة استدبار الجدی فی القطر الذی تكون القبلة فيه نقطة الجنوب - کالعراق -

مثل این که مثلاً بگویند آقا خب مثلاً شما همیشه باید مثلاً همیشه باید رویتان به این دیوار باشد و از آن طرف هم بگویند شما همیشه رویتان به این دیوار، خب روی به دیوار بودن که فی نفسه مشکل ندارد اما روی به آن دیوار و روی به این دیوار دائماً بخواهد باشد

این تراحم نیست، این تعارض است، قبله هم همین طور است

فان الدلیلین یتعارضان لا محالة ، و ذلک واضح

چون البته این تراحم هم نیست، حالا ایشان فرمودند.

و ثالثة:

مورد سوم از تراحم

یکون التراحم لأجل باز اتفاق آورده، البته این جا آقاضیا یک حاشیه ای فرمودند دیگه حالا حاشیه ایشان را نمی خوانیم

لأجل اتفاق وقوع أحد المتعلقين مقدمة لوجود الآخر

این هم اتفاقی پیش آمد

.....
كما لو توقف انقاذ الغريق على التصرف في أرض الغير

در رودخانه ای هست، غرقی در حال غرق است اما زمین مردم هم هست، اگر بخواهم بروم آن را انقاذ بکنم این به اصطلاح احد

المتعلقين يعنى به اصطلاح آن انقاذ و مقدمه ديگه

فلو كان أحد المتعلقين مقدمة لوجود الآخر دائما لم يندرجا

عرض کردم هر جا تراحم دائمی شد اصطلاحا تبدیل به تعارض می شود، حرف بدی هم نیست این

بل يندرجان في باب التعارض؛ لامتناع تشريع الحكمين على هذا الوجه

که دائما به آن گیر بکند

و رابعة: يكون التراحم لأجل اتفاق

باز هم آن کلمه اتفاق را بکار بردند که عرض کردم یعنی لأجل وقوع المضادة بين المتعلقين اتفاقا

این هم مضادة چیز شد، البته من این مثال مضادة را در آن متعلق هم، در آن قسم دوم هم گفتم چون تلازم بود ما آن جا گفتیم و إلا

این مضادة است، درست است

كما لو اتفقت نجاسة المسجد في وقت الصلاة، فلو كانت المضادة دائمية يخرج عن باب التراحم

عرض کردیم یک اصطلاحی در مکتب فکری نجف کاملا معروف شده در بین اصولیین متاخر که اگر تراحم دائمی شد با این که

تراحم در مقام امتثال است تراحم دائمی منحل می شود به تعارض، چون دائما با هم

و خامسة: يكون التراحم لأجل كون أحد المتعلقين مترتبا في الوجود و الامتثال على الآخر و قد اتفق عدم قدرة المكلف على الجمع بين

إيجاد المتعلقين

این را اصطلاحا، این قسم پنجم را اصطلاحا تراحم طولی می گویند، گاهی اوقات تراحم، آنی که الان ما تا حالا مثال هایش را می

زدیم عرضی بود مثلا بخواهد ازاله نجاست بکند نماز هم بخواند، این ها در عرض واحدند، در مقابل او یک، گاهی اوقات تراحم

طولی است مثلاً شخصی است که قدرت دارد فقط یک رکعت نماز را مثلاً کامل با رکوع و این ها، یک رکعت دیگر را نمی داند اما بدور امر که رکعت اول را ناقص انجام بدهد دوم را کامل؟ یا دوم را ناقص انجام بدهد و اول را کامل، این اصطلاحاً تزاحم طولی است اصطلاحاً مثلاً می داند که ایشان در این دو روز که از ماه رمضان مانده یک روزش را می تواند روزه بگیرد، دو روز را نمی تواند روزه بگیرد اما این جهت قدرت دارد، یا روز اول را بگیرد دومیش را نگیرد یا به عکسش بکند، این تزاحم روشن شد؟ پرسش: بین وضوء و خود نماز هم طولی می شود، عرضی نمی شود که، این که وضوء مثلاً قدرت بر وضوء دارد یا قدرت بر نماز دارد آیت الله مددی: نه وضوء چون مقدمه نماز است، نه دو تا عمل مستقل، دقت فرمودید؟ این هم یک نحوه تزاحم است، بحث در این تزاحم این است که الان رکعت اول را که قدرت دارد انجام بدهد عجز را به رکعت دوم بگذارد، دقت فرمودید؟ مثال روشن شد؟ از این دو رکعت یکیش را می تواند کامل انجام بدهد یکیش عاجز است، حالا آیا لازم است که حتماً اولی را کامل انجام بدهد ناقص را برای دوم بگذارد؟ یا نه عکسش هم می تواند بکند؟ اولی را به اصطلاح ناقص انجام بدهد دومی را کامل انجام بدهد، این تزاحمش مال این جهت است، این هم یک نکته دیگری در باب تزاحم که ایشان چکار بکند؟ اولی را کامل انجام بدهد چون می تواند یکی را کامل انجام بدهد، فعلاً همین را انجام بدهد کامل، به دومی که رسید رکعت ناقص انجام بدهد، ایماء و این ها، یا نه همان اولی را با ایماء انجام بدهد دومی را کامل انجام بدهد، این هم یک نکته

و خامسة: یكون التزاحم لأجل كون أحد المتعلقين مترتباً فی الوجود و الامتثال علی الآخر

یا اولی را

و قد اتفق عدم قدرة

باز هم اتفاق بکار برد و تصادفاً مکلف نمی تواند جمع بین ایجاد المتعلقین کل فی محله بکند، یا اولی را کامل انجام بدهد دومی

ناقص یا به عکس

كالقیام فی الركعة الأولى و الثانية

این را گاهی تزاحم طولی بهش می گویند یعنی تزاحم یا عرضی است یا طولی، این به نحو طولی است، در این بحث تزاحم این جا فقط تزاحم نیست، اضطرار هم هست، گاهی اضطرار طولی است، گاهی اکراه مثلا طولی است، این طولی بودن هم اصولا در این عناوین ثانویه مطرح است

پرسش: تزاحمش وقتی می شود که قدرت برای آن زمان بعدی واجب باشد لذا تعبیر طولی یک مقدار تسامح است
آیت الله مددی: یعنی مراد من از طولی به این معنا، این دو تا الان یک زمان در مقابل او نیستند، یکی الان هست یکی بعد است، این ها می گویند الان که قدرت داری این را الان انجام بده، دوم که رسید ناقص انجام بده یا عکسش، رکعت اول ناقص انجام بده، دومی را کامل انجام بده

پرسش: شاید عجز هم مرتفع شد،

آیت الله مددی: شاید، حالا بحث سر شاید نیست

پرسش: مرحوم مظفر که می گویند اجماع داریم که آن اولی را انجام بدهد

آیت الله مددی: چه عرض کنم

إِلا فِي إِحْدَى الرُّكْعَتَيْنِ لُضْعَفٍ وَ نَحْوِهِ. فَهَذِهِ جُمْلَةُ أَقْسَامِ التَّزَاحِمِ

که عرض شد

بعد مرحوم آقای نایینی رحمه الله متعرض بحث مسئله مرجحات باب تزاحم می شوند که به قول مرحوم آقازیا خواندیم، اشاره عابره از مرحوم آقازیا خواندیم، یک اشاره ای هم ان شا الله فردا در این جهت می کنیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين